اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

البته استثنای رجالی نيست و لذا نتيجه­اش با آنی که شيخ می­گويد فرق می­کند

س: مگر اسم اشخاص را نبرده ابن وليد را

ج: يکش اسم اشخاص آورده الا ما کان فيه، يکش اين است که در يک­جا نجاشی دارد که و اين­که وافق ابن نوح شيخنا ابن نوح با ايشان الا در محمد ابن عيسی ابن عبيد فلا ادری ما رأيه اين نسخه چاپ شده رأيه فيه فانه کان علی ظاهر العدالة و الثقه اولاً به همين نسخه سعيد که چاپ شده صوابش ما رابه منشأ ريب آن چه است راب يعنی ريب ترديد، چرا اشکال کرده ايشان ايشان از اين عبارت فانه کان علی ظاهر العدالة و الثقه، فهميدند که اين استثناء رجالی است فهميدند که اين استثناء رجالی است فهميده اين طور مراد و ما عرض کرديم وقتی دقت می­شود يعنی چون اين کتاب نوادر الحکمه الآن پيش ما موجود نيست اين کتاب انشاءالله بازسازی بشود تمام استثناها به مشايخش خورده به بقيه سند نخورده الآن ما می­توانيم تمام اسانيد اين کتاب را ببينيم اين استثنائها تمام خورده به مشايخ محمد ابن احمد، وقتی استثناء خورد به مشايخ يعنی به اصطلاح منهج منهج مشايخی است منهج مشايخی را توضيح خواهيم داد زير مجموعه منهج فهرستی است فرقی با فهرست ندارد،

س: نه مشايخ بالا را کار ندارد

ج: اصلاً اسم نبرده، در منهج رجالی کل سند بررسی می­شود اصلاً روش کار ايشان اين است و اما اين­که ما ادری ما رابه فيه چون ايشان دقت نفرمودند آن آقای که اين حرف­ها را در باب به اصطلاح استثنائات دو سه موردش اين است که الا ما کان فيه عن سهل ابن زياد و فلان او ما ينفرد به حسن ابن حسين لؤلؤی ينفرد به اشکال ايشان سر حسن ابن حسين لؤلؤی نيست انفراد حسن ابن حسين لؤلؤی اگر حسن ابن حسين لؤلؤی که مطلبی را نقل کرد که کسی ديگر نقل نکرده اين اشکال داشته، و لذا الآن هم به اين نکته ما خيلی واضح شد البته آقايان بحث­های کردند نجاشی خودش در حسن ابن حسين لؤلؤی نوشته ثقه، نجاشی همين استثناء را هم آورده لذا اشکال کردند به نجاشی اشکال کردند می­خواهيد بياريد حسن ابن حسين لؤلؤی را مال آقای خويي را بيارويد اشکال کردند که شما در آن­جا استثنای ابن الوليد را قبول کردی حسن ابن حسين لؤلؤی اين­جا می­گويي ثقه اين دوتا با هم تهافت دارد، روی مبنای ما کاملاً واضح شد اشکال اشکال رجالی نبوده روی لؤلؤی اشکال اشکال فهرستی بوده يک روايتی بوده که در کتاب­های ديگر نيامده فرض کن روايت محمد ابن مسلم فقط لؤلؤی نقل می­کند منفرداً ايشان اشکالش اين است که اين نسخه اشکال داشته مراد اشکال اين با اين مبنای ما کاملاً واضح شد پس نجاشی که خودش نقل کرده که لؤلؤی نقل نکرده الا ما کان فيه عن، ماينفرد به انفرادش را قبول نکرده خودش ثقه است انفرادش را قبول نکرده عرض کرديم اين يک نکته­ای بوده گاهی اوقات می­آمدند می­گفتند آقا ايشان يک نسخه­ای را از اين کتاب ابن ابی عمير نقل کرده خود ايشان يک کمی مشکل داشته اوهام داشته گاهی اوقات می­گويد نه آقا خود ايشان مشکل ندارد ما ايشان را می­دانيم آن نسخه­ای که ايشان نقل کرده مثلاً در ايران متعارف است از فرض کنيم نسخه فرض کنيم معينی از وسائل نقل می­کنند يک آقای از يک نسخه وسائل نقل می­کند که نيست در آن نسخه اين­جا نمی­آيند بگويند اشکال سر اين آقاست جعل کرده می­گويند اشکال سر اين است آن نسخه­ای آوردی بابا،

س: بلی عبارت آقای خويي را آوردم

ج: همان در ترجمه نجاشی بعد اقول آقای خويي

س: من از نجاشی بخوانم عبارت را

ج: بخوانيد

س: باشد فهرست نجاشی صفحه 40 شماره 803 عن حسن ابن حسين

16: 4

کثير الرواية له کتاب مجموع النوادر کتاب مجموع النوادر اين عبارت را نجاشی دارد شيخ کمتر دارد شيخ هم دارد نجاشی گاهی می­گويد کتاب النوادر گاهی می­گويد کتاب نوادر، آن وقت حالا اين دوتا با همديگر فرق بکنند يا نکنند؟ آن وقت اين­جا دارد کتاب مجموعٌ نوادر اصلاً اولاً سر که له کتاب نوادرش را بخوانيم له کتاب نوادرَ چون نوادر غير منصرف است يا له کتابٌ نوادرُ اصلاً اين کتاب آن وقت ما احتمال داديم برای اولين بار آن­جای که می­گويد که کتاب النوادر اگر اسم کتاب باشد معنايش اين نيست که احاديثش ضعيف است مثلاً احمد اشعری نوادر دارد معنايش اين نيست که ضعيف است ابن ابی عمير کتاب مشهورش شش جلد بوده نوادر است النوادر، اما اگر گفت کتابٌ نوادرُ اين علامت ضعف است يعنی در اين کتاب احاديثی را نقل کرده نوادر اسم نيست نوادر صفت است،

س: صفت احاديث ضعيف است

ج: اين صفتی است که مرحوم نجاشی بهش داده اسم نيست خوب دقت فرموديد اسمی نيست که خود مؤلف داده مثلاً ابن ابی عمير اسم کتابش را گذاشته النوادر اسم کتابش النوادر است

س: آن مشکل ندارد ضعيف نيست

ج: اين مشکل ندارد اما اين وقتی گفت نوادرُ اين توصيفی است که نجاشی می­­کند يا فهارس قبل از ايشان اين توصيف علامت تضعيف است له کتاب مجموع اين از اين کتاب المجموع معلوم می­شود کشکول مانند بوده احاديث متفرقه داشته و احاديث نادر داشته دقت کرديد،

س: کتاب النوادر آخر

4: 6

کتاب نوادرُ چطور می­شود کتاب النوادرُ

ج: له کتاب ليکن اين کتاب احاديثش نوادر است اين وصف به حال متعلق است نه به حال خودش است

س: يعنی احاديثه نوادر،

ج: نوادر، کتابٌ نوادرُ اين کتاب نوادر است روايات نوادر است يعنی رواياته نوادر احاديثه نوادر به قرينه مقام واضح است آن وقت اين دوتا را باهم فرق بگذاريم حالا اين فرق درست از عجايب اين است که نجاشی در بعضی از موارد گفته له کتاب النوادر ووو و کتاب النوادر يعنی به يک نفر دوتا کتاب نسبت داده

س: کتاب النوادر آخر، و کتاب نوادرَ آخر،

ج: نه نه يکجا نوشته النوادر بعد نوشته و کتاب نوادر

س: بزنطی،

ج: نه چون بزنطی، کتابش اسمش نوادر است که مرحوم و له کتاب نوادرُ آخر شايد اين دومی توصيف است و الا مرحوم ابن ادريس خب در سرائر نقل می­کند ديگر از نوادر بزنطی جامع بزنطی و نوادر و اشتباه هم کرده ابن ادريس اشتباه کرده، در جامع اشتباه کرده حالا به هر حال اين له کتاب مجموعٌ نوادرُ اين معنايش اين است که ايشان می­خواهد تضعيف بکند يعنی يک کتاب معين نيست مثلاً کتاب الصلاة کتاب الذکات متفرقات است مجموع يعنی متفرقات احاديث و اين احاديثش هم نوادر است احاديث روشنی نيست به اصطلاح آن ايشان نقل می­کند بعد هم ايشان کثير الروايه هم هست يعنی يک نکته ايشان کثير الروايه روايت در اينجا عرض کردم به اين معناست که ايشان نسخ ديگر را نقل می­کند کتاب­های ديگر را نقل می­کند اين افراد اصحاب ما الآن غالباً اصلاً اين عبارت کثيرالروايه له کتاب اين له کتاب غير از کثيرالروايه است الآن خيال می­کنند کثيرالروايه يعنی مثلاً کتاب نوشته توش همه روايت مثل کافی نه کثيرالروايه من يک وقتی هم در همان بحث­های شب پنج شنبه يک بعض موارد عبارت نجاشی را می­خوانديم دانه دانه عبارتش را توضيح می­داديم که اين چه است؟ له کثيرالروايه يعنی ايشان نسخ بسيار زيادی را از اصحاب نقل کرده فرض کن کتاب ابن ابی عمير کتاب فلان کتاب فلان کتاب­ها را نقل، روايت مراد نقل مصادر است اما له کتاب اين تأليف خودش است آن وقت اين کتاب را اين جور توصيف می­کند مجموعٌ نوادرُ اين کتاب اولاً موضوع معينی ندارد متفرقات است مثل جمع پريشان آقای مختاری متفرقات است و نوادر هم هست ظاهرش اين طوره عبارت نجاشی اين است بفرماييد.

س: بلی اين تمام شد اين عبارت نجاشی آقای خويي

ج: ننوشته که اخبرنا؟

س: نه همين است

ج: عجب پس اين کتابش هم در اجازات نيامده

س: نجاشی نگفته

س: نه

ج: شيخ هم ندارد نه،

س: نه

ج: اگر نياورده معنايش اين است کتاب در اجازات نيامده در فهارس نقل نشده آن وقت معنايش ديگر لازم ديگرش اين کتاب در خارج موجود بوده

س: بلی ولی اسمش نيست در فهارس

ج: در اجازه به کسی نه، يعنی در بازار می­گفتند اين کتاب به اصطلاح لؤلؤی است کتاب خودش نه رواياتش هم دو جور می­گفتند يکی می­گفتند اين کتاب مثلاً ابن ابی عمير يا محمد ابن مسلم برواية اللؤلؤی می­گفتند دو اين کتاب خود لؤلؤی البته اين­که ايشان در اجازات نيامده گاهی اين جوری است اصلاً خودش در اجازات نداده گاهی ايشان به يک شاگردش اجازه داده شاگرد به ديگری اجازه نداده اجازه منقطع شده

س: بلی

ج: اگر اجازه منقطع شد به نجاشی نرسيده يعنی مهم اين است که نجاشی اسم اين کتاب را در اجازات نديده در فهارس نديده يا خودش از اصل نداده يا خود ايشان از اصل اجازه را داده دومی آن شاگردش به دومی نداده دومی به سومی نداده بالاخره اين از اجازات خارج شده يا من البدايه داخل نشده يا فيمابعد از اجازات خارج شده اين است که ايشان اسم نمی­برد، اگر شيخ اسم می­برد گاهی،

س: در فهرست ندارد در رجال فقط بخشی قابل ذکر من لم يرو عن ابن ائمه گفته روی عنه محمد ابن احمد ابن يحيي ضعفّه ابن بابويه

ج: اين اشتباه شيخ است تضعيفی، اولاً بابويه نيست ابن وليد است ابن وليد از ابن بابويه،

س: شيخ و ابن بابويه

ج: شيخ و ابن بابويه اولاً ثانياً همين نکته الآن من عرض کردم اگر ضبط را نگاه بفرماييد من عرض کردم مرحوم شيخ از عبارت ابن الوليد رجال فهميده اصلاً تصور ايشان تصور رجالی است در صورتی در کتاب ابن الوليد چه آمده ماينفرد به حسن ابن حسين يعنی همان نوادرش چيزهای که ايشان انفراد دارد آن را قبول نکرده ايشان نگفته ايشان ضعيف است آن وقت اين مطلب فهرستی می­شود،

س: ينفرد به روايت کتب،

ج: به روايت کتب،

س: بلی

ج: مثلاً از فلان کتاب روايت نقل کرده، همين تازگی تازگی نه در روايات قاعده فراغ و تجاوز حالا اگر می­خواست در بياوريم ما از روايت انفراد ايشان هم پيدا کرديم که درش حسن ابن حسين لؤلؤی است کسی ديگر نقل نکرده و مشکل دارد انصافاً هم مشکل دارد اما روی عنه محمد چون اين هست در استثناء و اما اين­­که استثناه ضعفه ايشان خيال کرده گفته اگر ماينفرد به اين تضعيف است و تضعيف را رجالی گرفته همين مطلبی که اين­جا دارد اين­جا هم ايشان رجالی گرفته و عرض کرديم انصافش اين است که شواهد نشان می­دهد که اين استثناها رجالی نيست آن وقت شاهدش اين را هم بعضی­ها گرفتند که کلام اين طور گفته چون آن­جا هم دارد و مايرويه محمد ابن عيسی باسناد منقطع مرحوم شيخ گرفته ضعفه ابن الوليد در صورتی که ابن الوليد می­گويد باسناد منقطع نه مطلقاً پس نکته نکته فهرستی است نه رجالی شيخ آن­جا هم رجالی فهميده نجاشی می­گويد وافق شيخ و ابن نوح با ابن وليد الا فی محمد ابن عيسی و لا ادری ما رابه فانه فانه کان علی ظاهر العدالة و الثقه می­گويند از اين عبارت ظاهر العداله و الثقه پس نکته نکته رجالی است چون ظاهر العداله ديگر مطرح کرد مرحوم شيخ ظاهراً از اين عبارت حالا می­گويم عده­ای از اين معاصرين يعنی بعضی از معاصرين نقل کردند من نديدم کتابشان را اسم نمی­­برم طبعاً نقل کردند از اين استثناء مخصوصاً کلام نجاشی فانه کان علی ظاهر العداله و الثقه فهميدند که اين استثناء شيخ استثناء ابن وليد رجالی است چون ابن نوح هم فهميده نه فقط شيخ طوسی فانه کان علی ظاهر العداله و الثقه و لذا اين را شاهد گرفتند که استثناء رجالی است و من عرض کردم سابقاً هم عرض کردم ديگر حال بحث ديگر نداريم انشاءالله بايد جداگانه بحث بکنيم من توضيحاتش را عرض کردم اين که مرحوم ابن نوح می­گويد ظاهر العداله و الثقه چه بگويم ديگر حالا چه بگويم اين مراد ابن نوح است چرا شما می­گويند باسناد منقطع اشکال ابن الوليد اين است که اسناد منقطع است يعنی اگر مثلاً الآن ما زياد روايت داريم که مرحوم محمد ابن عيسی از ياسين ضرير از حريز نقل می­کند دارم و ما هم شبهه ابن الوليد به نظرم وارد است انصافاً به ذهن ما می­آيد محمد ابن عيسی ياسين ضرير را درک نکرده باشد ذهن ما اين جور است چون ظاهراً حريز در زمان امام صادق شهيد شد دست خوارج در ستجستان و از اين­که ياسين ضرير از او نقل می­کند ياسين ضرير بصری معلوم می­شود ياسين زمان امام صادق را درک کرده محمد ابن عيسی از اصحاب امام صادق نمی­تواند نقل بکند پس اشکال ابن نوح اين است که اين­جا سند منقطع است يعنی ارسال دارد ابن نوح چه می­گويد اين اشکال ابن الوليد، ابن نوح می­گويد ما شما مادام قبول داريم که محمد ابن عيسی علی ظاهر العداله، پس اگر گفت عن ياسين ضرير پس حملش بکنيم بر اتصال چرا می­گوي انقطاع روشن شد؟ نمی­دانم روشن؟ اين­که گفته فانه کان علی ظاهر العداله و الثقه می­گويند پس نکته نکته رجالی است ابن نوح رجالی فهميده اولاً اگر ابن نوح رجالی فهميده خب فهميده و اما ما از عبارت ابن نوح اين را نمی­فهميم

س: ابن وليد

ج: ابن وليد که گفت باسناد منقطع می­گويد اگر اين آدم ثقه و عادل است چرا حمل بر انقطاع می­کنيد نهايتش شما می­گوييد نمی­خورد طبقه­اش شايد بچه بوده چون از خاندان معروفی است ديگر بيت يقطين از بيوت معروف شخصيت­های هم پيش اهل به اصطلاح خلافت و بنی عباس و هم پيش شيعه شايد مثلاً من باب مثال محمد ابن عيسی يعنی محمد پسر عيسی پسر عبيد پس يقطين اين طوری نسبش به يقطين می­رسد اين محمد بچه­ای يکساله بوده پدرش برده پيش ياسين ضرير ازش اجازه گرفته شايد يعنی اگر راهی هست برای روشن شد چه است نکته فنی،

س:

10: 16

بر طرف شد

ج: پس چرا شما گفتيد به اسناد منقطع که گفت اسناد منقطع؟ در حقيقت ابن نوح می­خواهد بگويد فانه کان علی ظاهر العداله و الثقه اگر عدالتش قبول شد گفت از ياسين ضرير چرا می­گويي منقطع است؟

س: بايد قبول کنيد

ج: بايد قبول کنيد يعنی اشکال انقطاع نکنيم نگوييم انقطاع حالا باز بعضی­ها ممکن است بگويد اصلاً جناب محمد ابن عيسی گفته عن ياسين فکر می­کنم بعض جاهاش حدثنا دارد فکر می­کنم الآن در ذهنم نيست عن ياسين و عن، عنعنه مساوی با اتصال نيست مساوق با اتصال نيست با انقطاع هم جور می­شود خب اين خلاف مبنای مشهور بين علمای حديث است اصلاً کلاً خلاف مشهور است شايد سه چهار درصد از علمای اهل سنت قائل باشند عنعنه اعم از اتصال است و الا معظم يعنی قريب به اتفاق عنعنه را مساوی با اتصال می­داند پس اگر گفت عن ياسين ضرير يعنی اتصال است چرا گفتی باسناد منقطع مادام اين آدم آدم ثقه است قابل، می­گويد من عن ياسين ضرير من از او نقل می­کنم يعنی او را درک کردم حالا ما می­گويد نمی­­خورد سالش نمی­خورد خب يک جوری حتماً بوده که خورده حالا يا کوچک بوده يا معلومات شما راجع ياسين ضرير عمرش اشکال دارد يکجايش بالاخره مادام شخص ثقه است و نقل می­کند اين را حمل بر انقطاع نکنيد فانه کان علی ظاهر العداله و الثقه پس نقل ايشان و لذا اين­جا هم آن­جا هم ديديد شيخ الآن نوشت نوشت ضعفه ابن بابويه با اين­که ابن بابويه اولاً ابن الوليد لم يضعفه گفت ماينفرد به حسن ابن حسين لؤلؤی در اين چند موردی بيست و دو موردی، بيست و يک موردی که در استثناء هست در چندتاش نمی­دانم سه­تا يا چهارتا ينفرد اسناد منقطع بقيه را می­گويد مايرویه عن سهل ابن زياد و فلان و محمد ابن موسی همدانی اسم می­برد هيچ قيد نمی­آورد دو سه موردش قيد است مرحوم شيخ فرقی بين قيد و غير قيد نگذاشته همه را رجالی فهميده،

س: شما می­­فرماييد تفصيل بدهيد

ج: تفصيل بدهيم يک، يک احتمال دارد اصلاً کلاً رجالی فهرستی بکنيم حتی سهل ابن زياد نظرش به ضعف سهل نيست نظرش به رواياتی که سهل نقل نکرده در کتاب محمد ابن احمد نوادر الحکمه از سهل نظرش به اين روايات است، نه به حال سهل کلاً اين روايا ضعيف است اين می­شود فهرستی پس آن نکته اساسی اين­جا هم مرحوم شيخ متأسفانه همين مطلب را فرموده حالا بقيه مطلب آقای خويي و ديگران را بخوانيد.

س: آدرس را بفرماييد

ج: بلی معجم رجال حديث جلد 5 صفحه 297 شماره 2793 عن حسن ابن الحسين لؤلؤی، عبارت نجاشی را آوردند بعد فرمودند ذکره النجاشی روی عن محمد ابن اسماعيل و روی عنه محمد ابن عمران کامل الزيارات

ج: نه اين­که بعد از، بعض وقت­ها اين به اصطلاح ويراستاری کتاب ايشان خوب نيست بهم چسپيده قر و قاطی می­شود اين بايد جدا باشد اصلاً عبارت ايشان بعد از عبارت نجاشی گفت کوفی ثقه اصلاً مثلاً اگر يک هم در سر سطر بنويسد هم برايش شماره بزند يک دو سه اين طوری که هر مطلبی جدا باشد شيخ چه گفت؟ يک شماره بزند کامل الزيارات علی ابن ابراهيم يک شماره،

س: بلی از کامل الزيارات يک حديثی آورده فی ان زائر الحسين يکونون فی جوار رسول­­الله صلّی الله عليه و و آله و سلّم

ج: راويش که است؟

س: روی عن محمد ابن اسماعيل و روی عنه محمد ابن عمران،

ج: محمد ابن عمران، الآن محمد ابن عمران يادم نمی­آيد چون آن محمد ابن احمد هم جد اعلايش عمران است محمد ابن احمد ابن يحي ابن عمران اشعری آيا اين مرادش اگر بشود خود کامل الزيارات را صحيح در بيار همين­جا را چون ايشان کتاب نوادر الحکمه را غالباً از يکی از مشايخ قم به نام محمد ابن الحسين ابن مت الجوهری که نمی­شناسيم يعنی يک استاد معينی از کتاب نوادر الحکمه به نظرم نوادر الحکمه را از آن نقل می­­کند در ذهنم الآن اين است محمد ابن عمران الآن اسم عجيب و غريب کامل الزيارات را سريع بيار بابا،

س: بلی

ج: من خودم که مطالعه می­کنم همين طور است الغدير يک مطلبی

2: 21

می­روم مراجعه می­کنم به مصدر به چندتا مصدر نگاه می­کنم ببينيم اشتباهی نقل نشده، بيار بابا

س: بلی

ج: اگر محمد ابن الحسين ابن مت اين مت هم يک اسم عجيبی است نمی­دانم در قم چه بوده به محمد مت می­گفتند؟ نمی­دانم

س: مت­توی

ج: مت­توی هم داريم، متييل هم داريم حسن ابن متييل چند جور نوشته، من احتمال می­دهم ريشه همه يکی باشد مت و متييل و مت­توي فکر می­کنم يک لفظی شايد فارسی قديم باشت مت، محمد ابن الحسين ابن مت الجوهری از مشايخ کامل الزيارات است

س: بلی کامل الزيارات بلی تحقيق همين آقای قيمی صفحه 261 حديث شماره 3 حديث محمد ابن حمام ابن سهيل عن جعفر،

ج: محمد ابن حمام ابن سهيل

س: بلی

ج: اين محمد که ابوعلی بغددی است، اين ابومحمد بغدادی ايشان 336 وفاتش است کامل الزيارات به بغداد که آمده 337 است اصولاً کامل الزيارات واضح است مشايخش قمی اند، خيلی عجيب است اين باز مشکل­تر کرد،

س: اين محمد ابن عمران، از حسن ابن الحسين در سند تهذيب هم آمده

ج: حالا اين را بخوان اين محمد ابن عمران نبايد آن باشد بعيد است آن باشد حالا بخوان اين را محمد ابن حمام ابن سهيل،

س: بلی عن جعفر ابن محمد ابن مالک

ج: اين خيلی ضعيف است جعفر ابن محمد ابن مالک فزاری، حتی مرحوم نجاشی می­گويد و العجب کيف شيخنا ابوعلی بغدادی از ايشان نقل می­کند و اعجب از آن ابوغالب زاری است ابوغالب می­گويد اصلاً پدرم يا عموی من من را پيش اين بزاز بود در کوفه اين جعفر ابن محمد ابن مالک فزاری خيلی ضعيف است اين فوق العاده البته عده­ای گفتند چون دوتا از بزرگان شيعه ازش نقل کردند پس نبايد اين قدر ضعيف باشد يکی ابوغالب شيخ و شيخ فی زمانه است يکی هم محمد ابن حمام ابن سهيل که سهيل به نظرم اسمش ابوبکر باشد محمد ابن حمام ابن ابی بکر کنيه­اش،

س: جعفر ابن شماره 313 رجال نجاشی جعفر ابن محمد ابن مالک ابن عيسی ابن سابور مولی اسماء ابن خارجه ابن حصد الفزاری

ج: الفزاری الکوفی،

س: کوفی، ابوعبدالله کان ضعيفاً فی الحديث کان احمد ابن الحسين کان يضع الحديث بعد و يروی عن المجاهيل و سمعت ان قال کان ايضاً فاسد المذهب و الرواية

ج: خيلی عجيب است نجاشی تند نمی­شود از احمد ابن الحسين اصلاً نجاشی اين وضع را نسبت نمی­دهد و کان فاسدالمذهب احتمالاً با خط غلات بوده احتمالاً با نسيرهای شام و اين­ها با آن خطوط انحرافی شيعه بوده فاسد المذهب ايضاً.

س: و لا ادری کيف روی عنه شيخنا النبيل

29: 24

ابوعلی ابن

ج: ابوعلی همين است محمد ابن حمام ابن سهيل البغدادی اين همين است اما تعجب است چطور کامل الزيارات از اين نقل می­کند مگر کامل الزيارات قبلاً بغداد آمده و الا ايشان متوفای 336 است نگاه بکنيد ترجمه­اش را و کامل الزيارات 337 بغداد آمده اصلاً کامل الزيارات اين محمد ابن حمام ابن سهيل و کنية سهيل ابی بکر اين از اجلاء طائفه است ابوعلی بغدادی اصلاً ابوعلی و خيلی هم کثير الحديث، خيلی موسوعه حديثی بزرگی است يعنی مرد فوق العاده­ای است، آوردی محمد ابن علی ابن حمام

س: بلی استاد، فوتش را می­خواهم بياورم

ج: همان نجاشی دارد به نظرم حالا يا نجاشی است يا يکی ديگر بالاخره در همين کتب رجال هست 336

س: بلی در نجاشی است

ج: اصلاً تعابيرش را بخوانيد خود شيخ هم خيلی ازش تجليل می­کند

س:

35: 25

ج: بلی فوق العاده است محمد ابن حمام،

س: شماره 1032 نجاشی صفحه 379 محمد ابن ابی بکر

ج: پس ابی بکر کنيه حمام است من خيال می­کردم سهيل است محمد ابن ابی بکير يعنی کنيه حمام است البته در وسط يک دفعه به ذهنم آمد اين معنی اما باز اصرار کردم روی سهيل معلوم می­شود حمام کنيه­اش ابوبکر است،

س: بلی حمام ابن سهيل الکاتب الاسکافی شيخنا اصحابنا و من تقدمهم له منزلة عظيمه کثيرالحديث

ج: گفتم يکی از دائرة المعارف­های حديثی ماست،

س: رديف کلينی می­شود اين جور که

ج: بلی بلی همدوره کلينی است يک شش هفت سال بعد از کلينی است بلی بفرماييد

س: تا آخر بخوانم

ج: حالا بد نيست اين را اولئک آدم اسم اين­ها را می­خواند خوشحال می­شود يک کمی، اسم آن جعفر ابن محمد ابن مالک را خوانديم حال­مان بهم خورد اقلاً

س: شيخ اصحابنا و من تقدمهم و اين­ها

ج: بلی خيلی لطيفه من دلم گفت احبّ الصالحين و لست بينهم لعلّ الله يرزقنی الصلاح، بلی بعد بخوان کثير

س: ابومحمد هارون ابن

43: 26

حدثنا محمد ابن حمام قال حدثنا احمد ابن ما بنداز

ج: نه ولش کن، می­گويد من مسلم شدم و اسلم ابی بلی ولش کن نه بعدش، خب مات محمد ابن حمام سنه 336

س: مات ابوعلی ابن حمام يوم الخميس

ج: ابوعلی ابن حمام هم بهش می­گويند بيشتر به ابوعلی بغدادی معروف است ابوعلی بغدادی ايشان است

س: بلی انشت ليلة بقيت من جمادی الآخره سنة سته و ثلاثين و

ج: ثلاث مأه سه صد و سی و شش، نمی­­دانم حالا به همان سند برگرديم به کامل الزيارات خيلی عجيب است واقعاً چطور می­شود مرحوم کام الزيارات مگر يک سفری آمده بغداد از ايشان و الا عادتاً سفر ايشان به بغداد سه صد و سی هفت نوشتند ابن قولويه سه صد و سی و هفت نوشته اين بعد از وفات محمد ابن علی آمده،

س: سی سال بعدش هم زنده مانده

ج: سد صد و شصت و هفت وفاتش

س: بلی

ج: بخوان عبارت را

س: حدثنا محمد ابن عمران قال حدثنا الحسن ابن الحسين لؤلؤی عن محمد ابن اسماعيل عن محمد ابن يعقوب عن الحارث ابن مغيرة النصری عن ابی عبدالله عليه­السلام

ج: بلی عجيب و غريب است خرابی دارد مشکل ندارد الآن مشکل ما حل شد، چون مثل جعفر ابن محمد اصلاً کلمه محمد ابن، شيخ هم گفت اين در تهذيب دارد محمد ابن عمران همين روايت است

س: بايد نگاه کنم

ج: محمد ابن عمران عن حسن ابن حسين لؤلؤی را بياريد، محمد ابن عمران اسم، موسی ابن عمران داريم که برادر زاده نوفلی است اما بعيد است آن باشد، يا موسی ابن عمران يا موسی ابن عبدالله، يک چيزی محمد ابن عمران نيست يک چيز ديگری است عمران الارمنی هم داريم بعيد است آن باشد آن ضعيف است از ارمنستان فعلی است ارمنيا به اصطلاح، يک چيز، نمی­دانم حسن ابن عمران الارمنی يک چيزی عمران ارمنی هم در ذهنم هست الآن شيخ در تهذيب، در باب زيارات يعنی جلد شش نقل کرده،

س:

3: 30

جلد 6 بلی همين

ج: همين مزار است ديگر چون ما اين خط حديثی را روی واقعيت بررسی کرديم بدون اين­­که بخواهيم بخوانيم تاريخ پيش من روشن است همين سند حديث است نه همين حديث کامل الزيارات است؟

س: بلی يعنی اين جوری شروع کرده حديث جلد6 صفحه

ج: همين مزار است جلد 6 مزار است،

س: باب فضل الحث للزيارة

س:

33: 30

س: بلی بلی باب فضل الحث للزيارة، حديث اول اين جوری شروع کرده ابومحمد ابن احمد ابن داود عن ابی القاسم اين محمد ابن احمد ابن داود اين با ابن قولويه آن هم مزار دارد آن يک سال بعد از ابن قولويه است سه صد و شصت و هشت وفاتش است و اين مزارش در اختيار شيخ بوده شيخ زياد از اين نقل می­کند ابوالحسن محمد ابن احمد ابن داود قمی ايشان هم به بغداد آمده وفاتش سه صد و شصت و هشت است و انشاءالله اگر فرصتی شد کتاب ايشان خيلی غلط غلوط نسخه شيخ خيلی غلط غلوط دارد اين را ما چندبار سابقاً هم توضيح داديم و آن زيارت معروفه کوتاه حضرت زهراء هم از همين است شيخ طوسی منفرداً از اين کتاب يا ممتحنة التی امتحنک الله الذی خلقک فوجدک الصابر، اين مال همين محمد ابن احمد ابن يحيي است از ايشان کتاب در اين روايت دارد و غلط و غلوط دارد اصلاً آن نسخه حالا آن نسخه­ غلط غلوط ايشان را بخوانيد روی محمد ابن احمد ابن، ابوالحسن محمد ابن احمد ابن داود

س: بلی اين را می­گويد بعد اين حديث اول است، حديث دوم حديث سوم اين حديث ماست و عنه عن محمد ابن حمام عن جعفر ابن محمد الفزاری قال حدثنا محمد ابن عمران قال حدثنا حسن ابن حسين عن محمد ابن اسماعيل عن محمد ابن ايوب عن،

ج: محمد ابن ايوب آن­جا يعقوب خوانديد در کامل الزيارات به نظرم يعقوب خوانديد البته نشناختش فعلاً نشناختم که است؟

س: آن محمد ابن ايوب است

ج: آن هم ايوب بود من اصلاً اشتباه شنيدم من خيال کردم يعقوب است، لذا هم هی فکر کردم محمد ابن يعقوب يک علی ابن يعقوب داريم در اين طبقه که خيلی شناخته نيست، اما تقريباً در اين طبقه من اصلاً به زعمم که اين علی ابن يعقوب باشد محمد ابن يعقوب نباشد خيلی خوب پس اين تا اين­جا روشن شد که اين وضع اين قسمت الآن محمد ابن عمران و اين حسن ابن حسين لؤلؤی مشکل دارد آن وقت بعد از آن حرف آقای خويي در حسن ابن حسين لؤلؤی بخوانيد، اقول ما بيشتر هدف­مان اين بود

س: و قال الشيخ فی رجاله فلان فلان اقول، ذکر جماعة عن المسمی بالحسن ابن الحسين لؤلؤی رجلان،

ج: ببينيد آمدند تهافت اين جوری يکی آنی است که ابن وليد تضعيف کرده يکی اين است که نجاشی توثيق کرده،

س: احدهما والد احمد و ثانيهما

10: 33

و استندوا فی ذلک الی قوم النجاشی و الشيخ

ج: راوی احمد؟

س: والد احمد و ثانيهما الراوی عنهم

ج: الراوی عنهم

س: يعنی يکی والد احمد، يکی هم راوی از احمد

ج: يکی ديگر نه يکی ديگر است چون يک حسن ابن حسين اللؤلؤی داريم آخر

س: بلی

ج: چون می­­گويد اين احمد ليس ابن آن حسن ابن حسين لؤلؤی است قال نجاشی بخوانيد

س: قال النجاشی احمد ابن حسن ابن حسين لؤلؤی له کتاب يعرف باللؤلؤه و ليس هو الحسن ابن الحسين اللؤلؤی و قال الشيخ احمد ابن الحسن ابن الحسين لؤلؤی ثقه و ليس بابن المعروف بالحسن ابن الحسين اللؤلؤی،

ج: بفرماييد

س: و لکنّ الصحيحه انه اسم لرجل واحد فهو الراوی عن احمد و اما والد احمد فهو لم يوصف باللؤلؤی فان لؤلؤی وصف لاحمد نفسه باعتبار انه صنف کتاب اللؤلؤه لا انه وصف والده و يظهر ما ذکرنا عن عبارة النجاشی و الشيخ بادنی تأمل

ج: که افراد يعنی تأمل نکردند، با اين­که با ادنی تأمل،

س:

41: 34

واضح است

ج: گاه گاهی آقای خويي می­گويد و قال المحقق النائنی و لکنّه ظاهر البطلان، خب چرا محقق نائينی خب اگر ظاهر البطلان است، اين در اين محاضرات ايشان زياد است خيلی و لعلّه واضح البطلان، آخر واضح البطلان با محقق، اين چه جور محققی است که امور واضح را درک نمی­­کند، واضحات را گاهی مطلب يک کمی خارج صحبت می­کنيم بفرماييد آقا، نه اين اشکال نيست بر آقای خويي واضح است مطلب مراد ما اين است که ماها خيلی مواظب باشيم وقتی بزرگان خب به نظر ايشان واضح البطلان ما هم حرفی نداريم، روی مثلاً چون استاد ايشان است، گفته محقق اما اين­ها را وقتی يک کسی می­­خواند همچون خيلی جور در نمي­آيد هم محقق است هم واضح البطلان صحبت می­­کند آخر اين تحقيقش در چه عالمی است مثلاً لذا اين است که خوب است انسان خيلی همچون با مراعات ادب و بعد انسجام کلام حالا ادب به جای خودش انسجام کلام هم خيلی مهم است بفرماييد آقا،

س: استاد و انه علی تقدير تسليم التعدد فلا شک فی انصراف الحسن ابن الحسين اللؤلؤی الی من قال معروف بهذا الوصف ان التوثيق او الترديد بين والد احمد لم يتحقق له اين لم يتحقق له و لا رواية واحده، کيف و لو کانت له رواية لرواه ابنه احمد لامحالة و عليه کان توثيق النجاشی و تضعيف ابن وليد و الصدوق و ابی العباس من

30: 36

نجاشی له واردين علی مورد واحد فلايمکننا الحکم بوثاقة الرجل

ج: اين تهافت است عده­ای طرد داده ما که گفتيم فکر می­کنم ديگر کاملاً واضح شده انشاءالله تعالی توثيق نجاشی به لحاظ شخص خودش است تضعيف ابن الوليد به لحاظ فهرستی است اصلاً اصلاً نکته نکته فهرستی است، انفردات و اين اشاره­ای به اين است يعنی مجموع کلام نجاشی و کلام ابن الوليد اين است اين شخص فی نفسه ثقه است اگر يک انفرادی پيدا کرد مثلاً از کتاب ابن ابی عمير نقلی کرد که در نسخ مشهور نيست مال اين نيست مال نسخه است،

س: و آن را قبول نمی­کنيم

ج: مثل احمد ابن هلال الآن احمد ابن هلال را آقای خويي هم گفته چون نجاشی گفته صالح الروايه، می­­خواهيد عبارت احمد ابن هلال را بياوريد اين خيلی چون ظريف می­خواهم اين نکته را عرض بکنم،

س: فرق بين دوتا تأليف

س: اين آقای خويي را بياورم

ج: بلی معجم

س: ابن هلال عبرتايي

ج: عبرتايي جلد دو است خلاصه

س: بلی جلد حالا به اين چاپی بلی گفتم چاپ جديد را بياورم که آقای تستری

ج: چاپ جديد هم دو است احمد دو است، اسماعيل و اسحاق

س: می­­خواهم صفحه­­اش را

ج: صفحه­اش و اين­ها اسحاق و اين­ها سه است

س: ولی در جلدهای بعدتر تمام يک جلد فاصله می­شود اختلافش

ج: ای!

س: بلی

ج: من حيث المجموع رفتند در بيست و سه­تا، بيست و چهارتاش درست است اما احمدش دو بايد باشد،

س: بلی جلد دو فقط چون صفحه يکی باشد

ج: و الا احمد بايد دو باشد، بيار بابا

س: احمد ابن هلال، من هم در جلد سه است

ج: ای!

س: بلی

ج: چون هلال است هـ اواخر جلد است،

س: بلی واقعاً جلد 3 در اين چاپ جديد جلد 3 صفحه149 اين چاپ پنجم بوده آن تصحيح شده آنی که خدمت شما است،

ج: من دو چاپ دارم يک چاپی که خود نجف چاپ کرده آن دوره اول که ما از افسر گرفتيم از خود بيرون نمی­گيرم آن جلد اول دارم اين جلد دوم چاپ اول، چاپ سه هم که مال لبنان است

س: چاپ اول اسم همکارها همه هست

ج: هست درش

س: چاپ­های بعدی هست

س: آن چاپ قبلی هزار و پنج بوده اما اين­جا هزار و هشت شده

ج: خب زياد فرق نکرده

س: بلی شماره، جلد3 صفحه 149 ترجمه 1008 احمد ابن هلال قال النجاشی احمد ابن هلال ابوجعفر عبرتايي صالح الرواية يعرف منها و ينکر و قد روی فيه ذموم من سيدنا ابی محمد العسکری عليه­السلام و لا اعرف له الا کتاب يوم و ليلة، حالا اين­جا که کتاب نوادر، اينجا ويرگول گذاشته يک کمی اشتباهی شده، من از نجاشی بخوانم؟

ج: اين و لايعرف له الا کتاب يوم و ليلة کتاب، اين احتمال دارد کتاب نوادر اسم يک کتاب دوم باشد احتمال دارد اين وصف خود کتاب يوم و ليله باشد بلی

س: بلی

س: نگاه کنيم شايد نجاشی با آن باشد آخر اين هم

ج: دقت کرديد له کتاب يوم و ليله،

س: واو دارد واو دارد نجاشی

16: 40

ج: کتاب نوادرُ يعنی صفت آن است اما اگر واو داشته باشد کتاب دوم است،

س: بلی

ج: دقت فرموديد اين ظرافت­های عبارت­های نجاشی خيلی اديب است اين قلم اديبانه­ای بسيار سنگين آن زمان است قرن پنجم خيلی قلمش اديبانه است به خلاف مرحوم شيخ طوسی مثل عربی ماست، کان يکون ما مشهدی­­ها اما نجاشی خيلی عباراتش متين و خيلی سنگين خيلی قلم اديبانه­ای بالای دارد انصافاً

س: دوتا کتاب بايد باشد چون ايشان هم دوتا تعريف آورده هر کتاب جدا اخبرنی بالنوادر ابوعبدالله ابن شاذان عن احمد ابن محمد ابن يحي عن

ج: خب بلی آقای خويي چه می­گويند راجع به صالح الروايه،

س: اخبرنی فلان بکتاب يوم و ليله، دوتا حالا آقای خويي را فرموديد که،

ج: بعدش اقول، بعد عبارت شيخ و بعد و ذکره فی رجاله،

س: قال الشيخ بلی، و ذکره فلان و قال فی استبصار و ذکر عياشی فی ترجمه احمد ابن محمد ابن يحيي، بحث استثناء را آورده و بعد هم عبارت کشی را آورد و بعد عبارت علامه، بعد عبارت کمال الدين فی البحث عن اطراد

44: 41

عرض کردم می­گويد اقول لاينبغی الاشکال فی فساد الرجل من جهة عقيدته، بل لايبعد استفادة انه لم يکن يتدين بشئ

ج: اصلاً دين نداشته، آخر ما بياييم روايت يک انسانی دين است حجت بينی و بين الله قرار بدهيم، مرحوم شيخ که اين قدر اصرار دارد که اصحاب رجال فکر کردند حالا بياور ببينيم اين را اصحاب چه جور رجالی فکر،

س: و من ثمّ کان يظهر الغلو مرة و النصب اخری،

ج: و الآن روايتی که ما در باب اين­که هديه خمس دارد منحصر در ايشان است کسی ديگر نقل نکرده همين احمد ابن هلال يک انسانی که اصلاً لم يلتزم بدين بياييم حجت فيمابينی و بين الله قرارش بدهيم، لا اله الا الله

س: غير از اين ديگر نداريم

ج: هيچی روايت نداريم چرا آن روايت جايزه است اما جايزه از سلطان است اما هدايا فقط در اين روايت احمد ابن هلال است، بلی آقا

س: خيال­مان راحت شد،

ج: بلی آقا

س: خيال­مان راحت شد

ج: خيال­تان راحت شد شبهه داشتيد،

س: بلی آقای خويي فرمود و من ثمّ کان يظهر الغلو مرة و النصب اخری،

ج: خب حالا چرا ايشان اين طور گفت، حالا شايد دو زمان داشته يک زمان جزو غلات بوده بعد جزء نواصب نه اين­­که حالا يظهر مرة و يظهر اخری،

س:

12: 43

ج: نه به معنای اين­که گاهی اوقات حرف­های غاليانه می­­زند بعض وقت­ها هم حرف­های کمونيستی مثلاً می­زده حرف­های منکر الهی می­زده بلی آقا بفرماييد

س: معمولاً اين­های که اعتدال ندارند اول يک

ج: يک جور بعد يک اعتدال ديگر، از آن عدم اعتدالش يک جور ديگر، البته واقعاً اين­ها نوشتن اين­ها خوب نيست بايد يک فکری بشود اين که حالا ناصبی بوده چون اين احمد ابن هلال مخالفت با محمد ابن عثمان کرد وقفی علی ابی جعفر مراد از ابی جعفر نائب دوم است اين­ها برداشتند يک عليه­السلام بهش اضافه کردند خيال کردند وقف علی ابی جعفر الجواد، اصلاً اين مطلب خيلی حالا به هر حال اين را ما اثبات کرديم که اين نبوده و حتی غلوش هم احتمالاً غلو سياسی باشد که حالا خيلی من در بحث حج چند جلسه راجع به احمد ابن هلال صحبت کردم،

س: عبارت شيخ و عبارت صدوق تطابق دارد ايشان فرموده که حدثنا شيخ محمد ابن الحسن ابن الوليد قال سمعت سعد ابن عبدالله يقول ما رأينا ولو سمعنا متشيعاً رجع عن تشيعه الی النصب الا احمد ابن محمد،

ج: خب همان بلی دوتا حالا بفرماييد حالا اين هم خود سعد هم ما کلاً روی سعد يک تأملی داريم يک جوری است سعد ابن حالا باشد بحثش باشد برای بعد بفرماييد

س: مع ذلک لا

38: 44

اثبات ذالک اذ لا اثر فی فساد العقيده او العمل لسقوط الرواية عن الحجيه بعد وثاقة الراوی و الذی يظهر من کلام النجاشی صالح الرواية انه فی نفسی ثقه، و لاينافی قوله يعرف منها و ينکر اذ لاتنافی بين وثاقة الراوی و روايته امور المنکره من جهة کذب من حدثه بها، بل انه

ج: خب اگر کذب آن من حدث به اين چه ربطی دارد آخر اين دارد اوصاف احمد ابن هلال را می­گويد من رفتم از يک کذاب نقل کردم ايشان می­گويد منکر نه به خاطر خودش منکر نقل کرد آن کسی که بهش گفته آن کلامش منکر است اين جور می­خواهد بگويد اين­که ظاهر نجاشی اين­که خود احمد ابن هلال اين مشکل را دارد،

س: بعد هم اين­که می­گويد که انه فی اسناده يا اين­جا اِسناد چاپ شده،

35: 45

فی اَسناد تفسير القمی

ج: نه صحيحش اِسناد است آن­جا اَسناد جمع،

س:

40: 45

مختلف آمده

ج: نه يکبار آمده، يکبارش را نقل می­کند اسناد،

س: شايد چند

ج: حالا من انشاءالله تعالی در خلال بحث­ها يک فرقی بين اسناد و سند را عرض می­کنم که جمع سند

س:

56: 45

ج: بلی اسنادی که دارد کتاب

س: در سند اول کتاب آمده

ج: نه يعنی در سندی که علی ابن ابراهيم ازش نقل می­کند از حمد ابن هلال حالا می­خواهيد بياوريد شما علی ابن ابراهيم را بياوريد تا من هم يک توضيح بدهم نه اين­ها را من هی توسعه می­دهم از بحث خارج می­شوم می­­خواهم ببينيم که مشکلات ما خيلی زياد است

س: علی ابن ابراهيم در نجاشی بياورم

ج: نه تفسير علی ابن ابراهيم رواه علی ابن ابراهيم در تفسير، احمد ابن هلال در تفسير علی ابن ابراهيم،

س: اين من عمداً هی توسعه می­دهم که گاهی معلوم بشود که ما خيلی مشکلات داريم اين­ها را بايد فکر اساسی من هی غرضم بيان مشکلات است عادتاً احتمالاً در جلد دوی تفسير بايد باشد در آن چاپ دو جلدی نجف الآن دقيقاً در ذهنم نيست کجای تفسير اما عادتاً در جلد دو باشد،

س: در جلد يک دارد

ج: آخرهايش اگر باشد،

س: جلد دو هم دارد

ج: همين،

س: اين سند را ظاهراً

ج: جلد آخرهايش صفحه چهار صد و اين­­ها

س: اين­ها به تعبير احمد ابن هلال من گشتم ممکن است مثلاً به تعبيرهای ديگر هم عبرتايي و اين­ها باشد من آن نگشتم

ج: آخرهای جلد يک اگر باشد، آخرهايش است نه اين که اول باشد، جلد يک اگر باشد

س: بلی جلد يک صفحه 320

ج: همين سه صد چهارصد بايد باشد،

س: می­­گويد قوله

29: 47

فرموده که اخبرنی حسين ابن محمد عن المعلی ابن محمد قال حدثنی احمد ابن محمد حالا ايشان می­گويد اين­جا ابن دارد در مطبوع عن دارد عبدالله عن احمد ابن هلال عن اميه ابن علی اين يکدانه­­اش است

ج: عن احمد ابن محمد عن احمد ابن هلال، خيلی بعيده اين سند مشکل دارد، من اولاً من کراراً عرض کردم اين­که می­گويد اخبرنی اين مؤلف کتاب است اين اصلاً علی ابن ابراهيم نيست،

س: دومی حدثنی است،

ج: حدثنی هم می­گويد باز مؤلف کتاب است اصلاً اين کتاب مال علی ابن ابراهيم نيست،

س: بخش ابوالجارود و اين­­هايش را

ج: اصلاً اين مال قسمت­های حديثی است که خود مؤلف کتاب نقل کرده يعنی مرحوم علی ابن ابراهيم هيچ­جا حديث از حسين ابن محمد اشعری ندارد حسين ابن محمد از مشايخ کلينی است

س: بلی

ج: اصلاً اين مال علی ابن ابراهيم نيست آقای خويي فرق نگذاشتند در کتاب علی ابن ابراهيم به اسم در اين کتاب آمده خيال کردند علی ابن ابراهيم روی عنه، پس ايشان ثقه است يعنی معلوم شد چقدر اوهام در اوهام وارد شده آن دومی هم حدثنی حسين ابن محمد دارد؟

س: بلی حدثنی احمد ابن علی قال حدثنی الحسين ابن احمد عن احمد ابن هلال عن عمر ابن کلبی

ج: اين حسين ابن احمد مالکی بايد باشد اين غير از آن است پس اين حدثنی اين مربوط به علی ابن ابراهيم کلاً نيست پس علی ابن ابراهيم در اين کتابی که الآن به اسم تفسير چون يک قسمت­های از تفسير مال علی ابن ابراهيم است اما حالا اشکال سر سند تا علی ابن ابراهيم آن وقت اين اصلاً جزو روايات علی ابن ابراهيم در اين کتاب نيست اين جزو روايات کسی است که مؤلف کتاب به قول مرحوم آقای شيخ آقا بزرگ و عده­ای از آقايون که بعد آمد جامع کتاب جامع نيست اين­ها خيال کردند يک کسی بوده بين کتاب تفسير ابی الجارود و کتاب علی ابن ابراهيم جمع کرده نيست اين، يک کسی تأليف کرده که احتمالاً مصابيح النور مرحوم علی ابن ابی حاتم قزوينی باشد اين قائل اين کلام علی ابن حاتم قزوينی است، اصلاً ربطی به علی ابن ابراهيم ندارد خب اين­هم مال آن بقيه کلام آقای خويي را بخانيد

س: حالا اين تفسير موجود مرکب از چندتا کتاب است؟

ج: چرا چندتا کتاب است يک مقدارش هم مال روايات شخصی خود اين مؤلف اين روايات شخصی است بعضياش می­شود مصدرش را می­فهميد بعضياش را هم نمی­شود فهميد يک نواخت نيست خود همينی که از ابوالجارود نقل می­کند ايشان طريق مستقل دارد ربطی به علی ابن ابراهيم دارد از طريق ابن عقده ايشان ابن عقده را درک کرده از طريق ايشان کتاب تفسير ابی الجارود را نقل کرده،

س: حالا دوتا سند را ايشان آورده، اولين سند همين اولی که ما تفسير قمی بود خوانديم بعد هم مال کامل الزيارات را آوردند بعد فرمودند و ممايؤيد ذلک تفصيل الشيخ بين ما رواه حال الاستقامه و ما رواه بعدها فانه لايضر

40: 50

بالاصابة فانه ان لم يکن ثقة لم يجوز العمل برواياته حال الاستقامة

ج: خب حالا اين­که اولاً خود شيخ هم ملتزم نيست اين کسی از اصحاب هم خيلی دنبال اين عبارت نيفتادند ارزش خيلی چندانی ندارد بعد بعد از اين،

س: خلاصه بعد عبارت ابن غضائری هم بر گردانده به عبارت شيخ و در نهايت فرموده فالمتحصل ان الظاهر ان احمد ابن الهلال ثقه غاية الامر انه کان فاسد العقيده و فساد العقيدة لايضر بصحة روايته،

ج: فاسد نه بی­دين بوده هر روز يک جور صحبت می­­کرده

س: علی ما نراه من حجية خبر الثقه مطلقاً

ج: عرض کنم مطلقاً هم چه در موضوعات چه در غير موضوعات و در تمام موارد چه دين داشته باشد چه دين نداشته باشد، عرض کنم که ببينيد عبارت نجاشی اين است صالح الروايه يعرف منها و ينکر ببينيد،

س: مروياتش بعضش معروف است بعضش منکر

ج: ببينيد اصلاً اين يعرف منها يعنی من رواياته ضمير منها بر می­­گرده به روايت آن وقت نجاشی چه می­خواهد بگويد نجاشی می­خواهد اين را بگويد خود اين شخص فی نفسی صالح الروايه است اگر می­بينيم مثلاً از کتاب ابن ابی عمير حديثی نقل کرده که در بقيه نسخ نيست الآن نمی­توانيم انگشت اتهام به خودش بزنيم

س: خودش سابقه دارد است

ج: الآن خودش فی نفسه يعنی ما مثلاً بگوييم اين آقا جعل کرده اضافه کرده نه آن نسخه­ای که در اختيارش بوده مشکل دارد حالا مشکلش کجاست نمی­دانيم، خوب دقت کنيد

س: خودش صادق الروايه است

ج: خودش مشکل ندارد خودش جعل نکرده خب مثالش هم همين روايت هديه چون اين روايت هديه را که احمد ابن هلال نقل می­کند از ابن ابی عمير هم نقل می­کند دقت فرموديد فرض کن ابن ابی عمير در اوائل قرن سوم اين روايت را نوشته آورده حالا فرض کنيد احمد ابن هلال در اواخر قرن سوم اين را برای محمد ابن علی ابن محبوب نقل کرده هيچ احدی هم اين را نقل نکرده منحصراً احمد ابن هلال، و منحصراً هم محمد ابن علی ابن محبوب بعد از کلينی کلينی با يک واسطه از محمد ابن علی ابن محبوب نقل می­کند کلينی اين را نقل نکرده، اصلاً کلينی در قم نسخ متعدد از کتاب ابن ابی عمير داشتند هيچ کس از هيچ نسخه­ای نقل نکرده، انشاءالله در خلال بحث­ها چون گفتيم مفصل باشد چون می­خواهيم يکی يکی نسخ قم را هم بگوييم نسخه يعقوب ابن يزيد است نسخه ابراهيم ابن هاشم است نسخه ابن خالد برقی است، نسخه حسين ابن سعيد هست نسخه فرض کنيد احمد ابن محمد ابن عيسی است اصلاً ما اين نسخ را هم ­می­­گوييم انشاءالله تعالی که چه نسخی در هيچ يکی از اين نسخ در قم نيامده از کتاب ابن ابی عمير بعد صدوق نقل نکرده بعد شيخ طوسی اين را نقل نکرده با اين­که شيخ طوسی اين کتاب نوادر محمد ابن علی ابن محبوب را به خط خودش نوشته اصلاً استنساخ کرده اين کتاب نوادر را استنساخ کرده شيخ اين را نقل نکرده کسی هم فتوی نداده رفته در قرن پنجم ابن ادريس در آخر سرائر به عنوان مستطرفات از کتاب محمد ابن علی ابن محبوب به نسخه شيخ طوسی نقل کرده خب آقای خويي می­گويد مهم نيست نسخه نسخه شيخ طوسی است اين احمد ابن هلال هم که ثقه است بقيه هم درست است پس ما عمل می­کنيم و می­­گوييم در هديه خمس هست يعنی دقت کرديد چه شد؟

س: بلی

ج: در حقيقت نجاشی نظرش اين است ايشان نسخی از کتاب­­های مشهور نقل می­کند که منکر است يعرف منها نه اين­که يروی روايه آقای خويي خيال کرده يروي رواية المنکره روايت را آقای خويي متأسفانه به عنوان حديث گرفتند اين­جا روايت به معنای نسخه است اين­جا يعرف منها از اين نسخی که ايشان بعضياش معروف است يعنی در نسخ ديگر است بعضياش منکر است اصلاً کلمه معروف و منکر در اصل به معنای اگر به فارسی بگوييم شناخته، ناشناخته معروف شناخته و لذا آقايون بحث کردند اين­که می­گويند شناخته يعنی چه؟ معروف چه است؟ گفتند مما عرفه العقل يعنی عقل عملی مما عرفه العقلاء عرف عقلائی مما عرفته الشريعه يعنی در روايت اصلاً اين معروف نکته معروف معروف را ما هنوز گاهی متعارف معروف يعنی شناخته منکر ناشناخته، شناخته شده پس نجاشی وقتی می­گويد منکر يعنی اين نسخه منحصر به فرد است معروف يعنی رد بقيه نسخ هست، آن وقت اين دقت نجاشی است خيلی عجيب است می­گويد به خود احمد ابن هلال نمی­توانيم نسبت بدهيم

س: خودش هم صالح الروايه

ج: خودش لذا از کجا اين شده ما نمی­دانيم اينی که ما داريم می­بينيم اين است و بعدش هم من نشان دادم اصلاً مواردی داريم که يک حديث واحد را احمد ابن هلال نقل می­کند يک نيم سطر اضافه دارد کسی ديگر هم همان حديث نقل می­کند اين نيم سطر را ندارد حالا،

س: اين ينکرش است

ج: اين ينکرش است پس مراد مرحوم نجاشی صالح الروايه يعنی صالح است در کتبی که نقل کرده، نه در احاديث چون احمد ابن هلال نخستين شخصی است که ما می­دانيم درباره­اش نوشتند روی الاصول ما قبل از احمد ابن هلال، تعبير اصول نداريم احمد ابن هلال سه سال قبل از شهادت امام کاظم به دنيا آمده سال صد و هشتاد احتمالاً از سال­های دويست زمان حضرت رضا شروع کرده به نقل حديث و لذا ما قديم­ترين نصی که راجع به اصل داريم به احمد ابن هلال بر می­­گرده يعنی اولين بار در شيعه حدود سال­های دويست، دويست و بيست متوفای دويست و شصت و هفت است عمر طولانی، پنجا و چهار حج رفته، نمی­دانم بيست حجش هم پياده و لذا هم در روايات دارم احضروا الصوفی المتصنع حالا شرح جريانات اجتماعی­اش و ايشان متهم به غلو سياسی است شما يک روايتی است بياوريد من ديگر نمی­خواستم بگويم چون اين را حتی بعضی­ها توجه نکردند به نام احمد ابن هلَيلی الکرخی در يکی از کتب به نظرم سيد ابن طاووس است،

س: احمد ابن حنين؟

ج: هليل،

س: هليل مصغر هلال يا شايد هم هليِل بخوانيم

س: هليِل

ج: احمد ابن هليل الکرخی را بياوريد بعد می­گويد گفتم محمد ابن سنان از خط گفت هو والله علمّنی الطهور و الصلاة يعنی آن اتهام غلوش ترک نماز بوده،

س: اين را رد کرده

ج: اين اصلاً می­گويد محمد ابن هلال، و حبس العيال خيلی عجيب است اين عبارت معلوم می­شود خط غلو غير از نماز، زن و مرد هم مخلوط بودند معلوم می­شود ترک واجبات يک طرف اتيان محرم مگر حبس العيال چيزی ديگر مراد باشد خيلی عبارت شديدی است می­گويد هو و الله علمّنی

س: طهور و صلاة

س: در فلاح السائل است

ج: در فلاح السائل سيد ابن طاووس است می­گويم در يکی از کتب ايشان حالا در ذهنم نيامد،

س: اين متنی فرمودند را پيدا نمی­کنم خود اين آقا را پيدا می­کنم

ج: اين چندتا روايت ازش دارد از احمد ابن هلال

س: بلی چندتا دارد

ج: هليل نه يکی در يکش دارد هو والله علمنی الطهور و الصلاة حبس العيال کلمه حبس العيال را بياوريد،

س: بلی حبس العيال را پيدا می­­کنم

ج: پيدا شد

س: نه هنوز دارم

ج: خيلی عجيب است اين شيعه­ها واقعاً آدم متحير می­­شود الصوفی المتصنع پنجا و چهار حج رفته چه اوضاعی در به داغونی بوده خيلی اين بعض بزرگان ما نجاشی خيلی ضد خط غلو است خيلی موضع گيری می­کند،

س: بلی

ج: سند دارد؟ صفحه 22 به نظرم نيست؟

س: بلی

ج: صفحه 22 فلاح

س: 13 است اينی که من دارم، اقول و من جملة اخطار الطعون علی الاخيار ان

48: 59

انسان علی

س: اين عبارت ابن طاووس است

ج: ابن طاووس است

س: در فلاح السائل صفحه 13 علی طعن و لم يستوف النظر فی اخبار المطعون عليه کما ذکرناه عن محمد ابن سنان رحمه الله عليه فلا

ج: يعنی محمد ابن سنان در خط غلو نبوده اين دروغ است می­­خواهد بگويد اهل نماز و روزه بوده اهل مخلوط نبوده نساء اختلاط رجال و نساء خيلی عجيب است واقعاً بدن انسان اصلاً يک جورش می­شود که احاديث ما دست چه کسانی قرار گرفته بفرماييد

س: بلی می­فرمايد فلايجعل طاعن فی شئ مما اشرنا اليه

ج: فلايَجعل طاعن

س: و فلايَجعل فی شئ مما اشرنا اليه

ج: بعد

س: بلی او يقف من کتبنا عليه عبارتش يک جوری است

ج: خيلی خوب يعنی کسی طعن نزدند

س: فلعل لنا عذراً ما اطلع الطاعن عليه، اين­­­ را هم جايش را مشخص کن اينجا متوجه نشدم

ج: خب

س: اقول، و رويت يا رُويت باسناده الی هارون ابن موسی تل­اکبری

ج: سندش هم بد نيست هارون ابن موسی تل­اکبری، از اجلاء اين به يک معنايي از ابوعلی بغدادی مهم­تر است خيلی به نظرم شيخ در باره­اش نوشته که روی جميع اصول اصحابنا و مصنفاتهم خيلی فوق العاده است هارون ابن موسی تل­اکبری بزرگ شيخ مشايخ شيعه در بغداد است بفرماييد

س: باسناده الذی ذکره فی اواخر جزء سادس من کتاب عبدالله ابن حماد الانصاری ما هذا لفظه

ج: کتاب عبدالله ابن حماد هم کتاب معروفی است انصافاً ليکن آن نسخه­ای که الآن بيشتر به ما رسيده نسخه نهاوندی است ابراهيم ابن اسحاق نهاوندی اين تضعيف شده يعنی خط غلو است متأسفانه بفرماييد

س: ما هذا لفظه ابومحمد هارون ابن موسی قال حدثنا محمد ابن حماد قال

ج: همين محمد الآن خوانديم همان بوعلی بغدادی

س: بلی

س: قال حدثنا الحسين ابن احمد المالکی

ج: اين حسين ابن احمد هم الآن به يک مناسبتی گفت حسين گفتم مالکی مرادش است

س: بلی

ج: بلی بفرماييد

س: قال قلت لاحمد ابن الهليل الکهفی اخبرنی

ج: اخبِرنی

س: اخبِرنی عما يقال فی محمد ابن سنان من امر الغلو فقال معاذ الله هو والله علمّنی الطهور و حبس العيال و کان متشقفاً متعبداً

ج: متقشفاً نه

س: مقدس

س: متقشفاً بلی متقشفاً

ج: خشک مقدس به اصطلاح متقشم تقشف خشکه مقدس پس صلاة را من اشتباه گفتم هو و الله علمنی الطهور حالا اين طهور معلوم می­شود نماز نمی­خواندند مشکل حبس العيال است معلوم می­شود واقعاً يک عده­ای بودند که خيلی

س: لا و ابالی

ج: بلی اختلاط­های عجيب و غريبی يعنی چيزهای عجيب و غريبی و کان زاهداً

س: کان متقشفاً متعبداً

ج: اين هم راجع به احمد ابن هلال که هو والله، معلوم شد که دينی هم که داشته از محمد ابن سنان گرفته هو والله علمّنی الطهور و حبس العيال بايد به اين جور معنی که کنيم که اين قبلاً طهور داشته می­گويد من از او ياد گرفتم اوائل کار هستم، بايد اين جوانش باشد بعيده مثلاً خودش منحرف بوده محمد ابن سنان هدايتش کرده اين فوق العاده معنای بعيدی است اين هم راجع به احمد پس بنابراين عبارت را ملتفت نشدند درست يعرف من الرواية منها از روايت،

س: و ينکر

ج: و ينکر من الرواية خودش هم فی نفسه صالح الروايه است ليکن من الآن داريم می­بينيم نسخه­ای از کتاب ابن ابی عمير ايشان دارد نقل می­کند که در بقيه نسخ نيست

س: هيچ کس ديگر نقل نکرده

ج: هيچ کس ديگر اين نسخه نقل نکرده می­گويد من هم دقت می­کنيد چه می­خواهد بگويد من هم نمی­دانم منشأ خرابی چه است؟ بخواهم بگويم خودش اضافه کرده خيلی بعيده است

س: خودش صادق الروايه

ج: خودش مشکل ندارد نسخه­ای که ايشان به نحو وجاده بوده اين نسخه­ غلط خاصی داشته مشکل سر نسخه است نه مشکل اين­ها می­­شود فهرستی ديگر، تمام اين مباحثی که ما عرض کرديم اين شد به هر حال چون وقت هم گذشت من تمام کنم سريعاً و صنفوا فی ذلک الکتاب و استثنوا الرجال انصافاً استثنای که ما الآن ايشان داريم استثنای فهرستی است رجالی نيست حتی بلی حتی ان واحداً منهم اذا انکر حديثاً نظر فی اسناده و ضعفه و نظر فی اسناده و ضعفه فی روايته هذه عادتهم علی قديم الوقت و حديثه اين کتابی عده اين­جای من نوشته لايتحرم

س: لاتنخرم چاپ شده

ج: بايد لاتنخرم باشد يعنی قاعده­­ای است که مخروم نشده نشکسته فلولا ان العمل بمن يصنع من الطعن و يرويه من هو موثوق به جائز لما کان بينه و بين غيره فرق و کان يکون خبره مطروحاً مثل خبر غيره از اين عبارت شيخ می­خواهد اثبات بکند که ارتکاز شيعه اين بوده علی قديم الوقت و حديثه

س: غير منخرم

ج: و اين يک امر جاری بوده کتب رجالی نوشتند تضعيف کردند توثيق کردند پس معلوم می­شود اعتبار به اين است و اين هم جزو عجايبی است که مرحوم شيخ نوشته ما اصلاً نمی­فهميم يعنی چه اين عبارت؟ اصلاً چندتا کتاب رجالی شما داريد؟

س: ممکن است بگوييم به دست

45: 5: 1

هم نرسيده

ج: اصلاً هيچش نرسيده

س: عده و ايشان هم

ج: مثلاً مرحوم نجاشی انشاءالله من بعد مواردی که نجاشی اسم که ذکره اصحابنا فی کتب الرجال اين­ها را جدا کرديم جدا می­کنيم انشاءالله می­خوانيم مثلاً می­گويد ذکره ابن نوح فی رجال و غيره فی کتب الرجال رجال ابن نوح همان چيزی است که ابن عقده نوشته تکميل کرده مثلاً ابن عقده چهار هزار نفر از امام صادق ايشان کرده پنج هزار نفر خود رجال شيخ رحمه الله خود رجال شيخ چقدر تضعيف و توثيق دارد اصلاً خود رجال شيخ چقدر تضعيف و توثيق رجال برقی که الآن دست ماست چقدر تضعيف و توثيق دارد، اين چه است مرحوم شيخ؟ ما که نفهميديم سر در نياورديم چندتا رجالی را شما در کتاب­تان يا نجاشی اسم می­برد که وثقه فلان رجالی اصلاً يکی از مشکلات مباحث رجالی و لذا هم آقايونی هنوز هستند با شدت با رجال مخالف اند که نيست اصلاً نبوده همچو چيزی نبوده اصلاً نمی­خواهيم بگوييم اصلاً نبوده يک مقدار کتاب کشی بوده آن­هم در ثمرقند بوده نه در کوفه بوده نه در قم بوده در کش و ثمرقند بوده دو سه کتاب رجالی ما در آن­جا بوده کتاب ابن الوليد است که فهرست صدوق فهرست است حالا سعد ابن عبدالله طبقات را نمی­دانيم دقيقاً به هر حال اين­که هذه عادتهم من قديم الوقت و حديثه خيلی عجيب است و اين ارتکاز درست می­کند برای اين­که اصحاب رو خبر ثقه رفتند می­­خواهد ايشان ما تمام بحث­مان در مقدمه اين بود اصلاً مقدمه را ما برای اين­­ چنين ارتکاز، همچو چيزی وجود ندارد که بخواهيم باش ارتکاز درست بکنيم پس اين مطلبی را هم که مرحوم شيخ باز در اين­جا فرمودند متأسفانه اين را نمی­شود قبول کرد پس يک سؤال می­ماند که بايد آن توضيح داده بشود که مثلاً شما در قرن دوم که الآن محل کلام­تان است يا قرن اول شما فهرستی اصحاب عمل کردند يا رجالی بالاخره بايد يکی روشن بشود که انشاءالله عرض خواهيم کرد در قرن اول و دوم نه رجالی عمل کرد نه فهرستی که انشاءالله بعد توضيحش را جلسه بعد

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

اين هم بحث امشب ما.